

## حاکمیت لرزان اخلاق

در یکی از کتابهایی که در حدود قرن ششم و هفتم هجری نوشته شده،\* گفتگوی ساده و پُر جوهری ست میان دو نفر. یکی از خاندان کلام و کتاب، و دیگری از تبار صحرا و آمیزش مستقیم با آن. شخص نخستین، یک دانشمند است و فرد دوم، یک چوپان.

به نظر می رسد که در خلال گفت و شنود، «شبان» از مسیر اندیشه های برخاسته از کار و متناسب با زندگی روزانه خویش خارج می شود و به نکته هایی می پردازد که نه به حوزه کار او نزدیک است و نه ظاهراً می توانسته است در گستره موضوعهای مورد علاقه وی قرار گیرد. نکته های بیان شده از سوی او که بیشتر به آرایه ها و پیرایه های زندگی از دیدگاه اخلاق پهلومی زند، در بحث مورد نظر، در چهارچوب پدیده «علم» و دریافت ذهنی شبان از آن جا می گیرد.

از سوی ما چنان انتظاری نیست که علم در زمانه مؤلف کتاب و حتی چندین سده پس از آن، همان مفهومی را داشته باشد که در زمان ما دارد و یا دقیقاً در همان بافتیایی به کار رود، که هم اکنون مورد استفاده قرار می گیرد.

در آن دوران، علم پدیده ای بود که می توانست شامل دانشهای عقلی و نقلی باشد و به طور عمده، دانستنیهایی را در بر می گرفت که هم از اعتبار علمی و تجربی برخوردار بود و هم موردهایی که بیشتر به موضوعهای کم یا بی اعتبار پهلومی زد.

در این میان، برخورد متفاوت شبان با یک پدیده به نام «علم» نیست که می تواند ما را به اندیشه وادارد بلکه پرداختن به محتوای آن است که انسان را به کنجکاو و تأمل می کشاند.

این گونه بر می آید که دانشمند به شکل آگاهانه و زیرکانه ای، موضوعهای گوناگون

را با شبان مطرح ساخته و بحث را تا بدان جا کشانده که «شبان» مجبور شده است برای دفاع از خویشتن در برابر پاره ای پرسشهای نفوذکننده و با گذاشتن مرز با سخنان دانشمند، مقداری به حوزه «علم» که حوزه او هم نیست وارد گردد و یا آن که نویسنده کتاب، بدین وسیله می خواسته است به درون ذهنیت پاره ای از قشرهای اجتماعی راه یابد و با انگیزه های خاص خویش که با انگیزه نوشتن کتاب نیز در انطباق قرار می گرفته، بر او، این دریافت را تحمیل کند که انسان، می تواند چوپان باشد اما سخنانی دانشمندانه و یا دانشمندپسندانه ارائه دهد و یا این که با وجود چوپان بودن، نکته هایی را بر زبان آورد که بسیاری از اطرافیان را در نسبت دادن آنها به وی، دچار تردید سازد. با وجود همه اینها، چه دانشمند، شبان را به دایره بحث کشانده باشد و چه مؤلف، اندیشه های خود را بدو نسبت داده باشد، موضوع مورد بحث، کوبه هایی بر اندیشه انسان وارد می سازد و وی را به تأمل بیشتری و می دارد.

چوپانی که باید به گوسفند، سبزه، آب، سرما، گرما و گرگ بپردازد، یکباره به عنوان یک انسان متفکر، وارد یک موضوع جدی زیر نام «علم» می شود و دریافت خود را از محتوای آن در یک زمینه خاص، ارائه می دهد.

چوپان چنین می گوید:

- ۱- تا راست سپری نشود دروغ نگویم.
- ۲- تا حلال سپری نگردد حرام نخورم.
- ۳- تا از عیب خود فارغ نیایم، عیب دیگران نجویم.
- ۴- تا روزی خداوند سپری نشود، بر در هیچ مخلوق نروم.
- ۵- تا پای در بهشت نهم از مکر نفس و شیطان غافل نباشم.

پس از آن که دانشمند، پنج اصل ذهنی شده شبان را می شنود، با لحنی سرشار از رضایت به او می گوید: «تمامت علوم، تو را حاصل است. هر که این پنج خصلت بدانست، از کتب علم و حکمت مستغنی گشت». در این گفتگو، چهره دانشمند، چهره انسانی ست که برای «علم» تا آن جا اهمیت قائل است که به درد زندگی عملی، آن هم در راه پیرایش شخصیت اخلاقی آدمیان بخورد. علم بدان معنا که کنجکاوی انسان را برای دانستن و دگرگون کردن شرایط مادی زندگی برانگیزد، در این دایره نمی گنجد. در چنان زمانه ای، این گونه تصویرها و دریافتهای از همگانی ترین و عادی ترین اندیشه های جاری ذهنی انسان به شمار می آمد. از همین روست که این دانشمند و بسیاری دیگر از دانشمندان، شخصیتی «عارفانه» دارند تا «عالمانه». و به همین دلیل است که وی به آن پنج موضوع مطرح شده،

به عنوان جوهر همه دانشها تکیه می کند. چنین تکیه ای، نشان از چیزی دیگر نیز دارد و آن این که اگر دانشی هم هست، جز دانشهای اخلاقی و رفتاری، چیز دیگر نیست. پس اگر کسی از آنها در رفتار و گفتار خود بهره بگیرد، دیگر چه نیازی به نکته های دیگر می تواند وجود داشته باشد.

شاید بهتر باشد یک بار دیگر، پنج مورد اخلاقی را به شکل زیر، خلاصه کنیم:

- ۱- دروغ نگفتن.
- ۲- حرام نخوردن.
- ۳- عیب گویی نکردن.
- ۴- از خلق منت نکشیدن.
- ۵- از مکر شیطان غافل نبودن.

نکته های بر زبان آمده، به سادگی بازگو کننده آن است که «داشتن اخلاق» در جامعه ما، پرچم اعتبار و احترام برای یکایک انسانهاست. اخلاق مورد بحث، آن قدر کلی، مبهم و دور از واقعیتهاى خشن و جاری زندگی اجتماعی است که بیشتر می توان آن را در رابطه های بیرونی و درونی آدمها، بر شن نباشده دانست. در شرایطی که اخلاق و پیش و پس شرطهای گوناگون آن در پیوند با زندگی انسان، اما بی توجه به امکانها، ضعفها، انگیزه ها و پیامدها مطرح می گردد، دیگر چه جای آن است که بتوان برای آن، اعتبار، پایداری و مشتریان زلال پیدا کرد.

هنگامی که عاملهای پدید آورنده دروغگویی، حرام خواری، دزدی، گدایی و اسارت در دام نیازها، انسانها را به بیرحمانه ترین شکل ممکن به تازیانه می بندد و از طرف دیگر، دستگاههای خشن و بیروح «بکن و مکن» اخلاق، شمشیر بر کف گرفته است تا خطاکاران را به مجازات برساند، دیگر برای مردم گیر کرده در لابلای این دو دستگاه فشار، چه راهی باقی می ماند جز آن که نابود گردند و یا راهی برای گریز بیابند. طبیعی به نظر می رسد که انسان، در هر حالتی، پیش از آن که به مرگ تسلیم گردد به فرار از آن می اندیشد. از این رو، مردم در برابر دو عنصر فشار و جبر، ناچار بوده اند گوش به فرمان عاملهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی باشند و برای گذران زندگی و پاسخ به نیازهای کاملاً ضروری، به ارتکاب «خطا» تن در دهند و از این طرف به نظام «اخلاقی» جامعه، به شیوه های خاص خویش، وانمود سازند که آب از آب تکان نخورده و هیچ «خلاف»ی در هیچ «حوزه» ای روی نداده است.

در دایره دستگاه «اخلاق» که مدعیان بسیار نیز دارد، همه بحثها، تحریم کردنها،

تهدید و تشویق کردنها به «معلول» نشانه می رود که آن نیز در پیوند گسست ناپذیر با انسانهایی است که محرومیت و آرزو، بر سراسر وجود آنان، سایه گسترده است، بی آن که کوچکترین تلنگری بر بدنه علتها وارد گردد.

در چنین جامعه هایی، «راستگویی» و «حلال خواری» به عنوان پدیده هایی مطلق، بدون رابطه با دیگر پدیده های همجوار و یا پدید آورنده آنها، تبدیل به یک «اصل مقدس» می شود، بی آن که در واقعیت زندگی، در درون آنها، قداستی وجود داشته باشد.

در جامعه هایی که پدیده ها را بدین شکل تقسیم بندی می کنند، مهم آن نیست که «فقر» و «نا برابری اجتماعی» از یک سو، همچنین «نیاز» و «آرزو» از سوی دیگر، آدمها را به دروغگویی یا دزدی وا می دارد. در تقسیم بندی دستگاہ حاکمیت اخلاق، انسانها بی توجه به تاریخ و فرهنگ دیرسالشان، «قارچ» هایی هستند که یکباره از زمین می رویند و در این محله و آن محله، این شهر و آن شهر، ساکن می شوند. پاره ای از آنان، از «طینت» ی اهریمنی برخوردارند و عده ای دیگر، از سرشتی «اهورا» یی.

در چنین تقسیم بندی قاطعانه ای، به نظر می رسد که نیروهای اهورایی، لازم است «اهریمن صفتان» را در بند و زنجیر نگهدارند تا نه تنها دست از پا خطا نکنند که به طور مشخص، بر نظم برقرار شده دستگاہ حاکمیت اخلاق نیز آسیبی وارد نسازند.

برابر با دستور صریح دستگاہ اخلاق، این اهریمن است که انسان «قارچ گونه» را به وسوسه «خطا»، «ویرانگری»، «تجاوز» و «دروغ» وا می دارد. اگر اهریمن نابه کار، در جان کسی خانه نکند، خطاها و جنایتها به حداقل کاهش می یابد. نکته ملامت بار در آن است که باید ضعف و کمبودهایی در دیواره های وجود آدمهایی از این دست وجود داشته باشد که در برابر گستاخی اهریمن، کمترین مقاومت هم از خود نشان ندهند و وی را با آغوش باز بپذیرند. در این جا اگر نگاهی تحلیل گرانه به ستونهای استوار اخلاقی وجود «شبان» بیفکنیم، می بینیم که «شبان» با داشتن آنها، از دیدگاه آن دانشمند، دارنده تمام دانشهای دوران به شمار آمده است که دیگر کمترین نیاز در او برای آموزش، تلاش برای کسب تجربه و دانش، احساس نمی شود.

### ۱- دروغ نگفتن

به نظر می آید که دروغگویی یک انسان، ناشی از آن باشد که یا جامعه، «خطا» ی او را به سادگی نمی بخشاید و یا شخص دروغگو، بدین وسیله، خود را در جایگاه ارزشهایی قرار می دهد که خود از طریق راستگویی نمی تواند بدان جا برسد.

زمانی که خطا بخشیده نمی شود، فرد خطا کار، با گفتن دروغ در برابر خود سپری می سازد و بدان وسیله، خود را از خطر مجازات و یا انتقام، اگرچه برای مدتی کوتاه، می رهااند.

در یک جامعه بسیار نابرابر، که ارزشها با سنجه های بیمارگونه ای سنجیده می شوند، هیچ چیز نمی تواند بر سر جای خود باقی بماند. درست در چنین وضعی ست که انسانهای «آرزومند» و چه بسا شایسته و همچنین انسانهای جاه طلب و ناشایسته، برای رسیدن به آن مرز معین ارزشی، ناچار هستند خود را به گونه ای بیارایند که آویزه های نادرست، به جای درست، از وجود آنها در برابر دیگران به جلوه گیری بپردازد. در همین شرایط است که دستگاه حاکمیت اخلاق خودخواسته، بر سر آن آرزومند و آن جاه طلب، کوبه تحقیر و مرگ وارد می سازد تا هیچ چیز از «نظم نامتوازن» خود خارج نگردد.

## ۲- حرام نخوردن

در جامعه ای که واژگونی اصلهای معتبر و محترم، بدل به یک سنت شده است، به سادگی می توان یک «حلال خواره» ضعیف را به عنوان «حرام خواره ای» قدرتمند و نابه کار به توصیف کشید و به سرعت از چوبه دار «عدالت» نیز آویزان ساخت. همچنان که می توان یک «حرام خواره» مرموز و متظاهر را در هیأت «حلال خواره» ای پرهیزگار به جلوه در آورد.

در جامعه ای که به کف آوردن ثروت، ملاک مالکیت است و نه چگونه به کف آوردن آن، طبیعی خواهد بود که بسیاری از نیروهای لگدمال شده نیز اگر فرصتی به دست آورند، با شوق و انتقام به مال و منال حرام خواران «قانون» ی چنگ می اندازند. جامعه «اخلاقی شده» از دیدگاه نظام ضد اخلاق، حرام خواری قانونی را می پسندد اما برای آنان که از فشار فقر و غارت به تنگ آمده اند، کوچکترین اعتراض را به خرابکاری، حرام خواری و یا هرج و مرج تعبیر می کند.

## ۳- عیب گویی نکردن

ممنوعیت عیبگویی نیز «خواسته» ای ست که از طرف بیشترین دارندگان عیب که صاحبان قدرت را در بر می گیرد، مطرح می شود.

عیبگویی از نکته هایی ست که همیشه در میان مردم نسبت به یکدیگر رایج بوده است. عیبگویی دیگران، همچون کسانی ست که خود در تاریکی می نشینند تا دیده نشوند و افراد

دور از خود را به روشنائی تحقیر و خرده گیری می کشانند تا همه بتوانند آنان را از نزدیک نظاره کنند.

عیبگویی دیگران، نوعی فرا کشیدن خویشتن را نیز در بر دارد. بدین معنا که گوینده کمبودها و ضعفها، با این گونه انگشت گذاشتن، خود را از همه آن خصلتهای نادرست دور می شمارد.

بر حذر داشتن مردم از عیبگویی، آن هم از دیدگاه نظام اخلاقی حاکم بر جامعه، در عمل به سکوت واداشتن آنهاست که از این راه، مانع آن گردند که از بزرگان و قدرتمندان جامعه، سخنی به میان آید و بدین شکل، بدکاریهای آنها به بوتۀ ارزیابی گذاشته شود و اعتبار دروغین آنان، در میان مردم بدل به بی اعتباری گردد. همه اینها در حالی ست که قشرهای مرفه جامعه، هم مجازند و هم در عمل از این موقعیت بهره می جویند تا مردم زیر دست خویش را به باد طعن و تحقیر بگیرند و از آنان، تصویر انسانهایی را ارائه دهند که بازتابی از حماقت مطلق هستند.

#### ۴ - از خلق منت نکشیدن

چگونه می توان نیازمند بود و امکان کار کردن و دزدیدن نداشت و از مردم، حتی برای رفع ابتدایی ترین نیازها، منت نکشید؟ تنها در پاره ای شعرها و یا گفته های بزرگان است که می توان این اندیشه را پیدا کرد که از گرسنگی مردن، بهتر که منت کشیدن و یا منت «دونان» کشیدن! انسانهایی که بودن و نبودن آنان، در گرو گرمایی اندک و غذایی فقیرانه است، چگونه به خود اجازه می دهند که به گونه ای انفعالی، مرگ را پذیرا گردند بی آن که دست به کاری و از جمله در نهایت به منت کشیدن از دیگران نزنند.

البته دستگاہ اخلاقی حاکم از مردم نیازمند، حتی در لحظه های گرسنگی و سرما می خواهد که مزاحم بزرگان و ثروتمندان نشوند و آنان را به حال خود رها سازند.

#### ۵ - از مکر شیطان غافل نبودن

مکر شیطان، چاره جوییهای اضطراب آمیز انسانهایی ست که در زیر چرخ نیازهای سر بر کشیده، در حال نابود شدن هستند. جامعه اخلاقی، به شکل بسیار خشن، سازش ناپذیر و تهدید آمیزی، از چاره جوییهای طبیعی، با نام پیشروی اهریمن در گسترۀ درونی آدمیان، چنان نام می برد که گویی اگر هرچه زودتر، چاره ای، فرا راه جامعه گذاشته نشود، همه فرآورده های تمدن برباد خواهد رفت. مکر شیطان که به گونه ای خستگی ناپذیر،

انسانهای گرسنه و دردمند را تعقیب می کند، از سوی حاکمیت خشمگین اخلاق، با دو مجازات سنگین، پاسخ داده می شود. به ویژه اگر آدمهای تعقیب شده از سوی شیطان، خود را به وی تسلیم سازند، از یک سو به مجازات این جهانی و از سوی دیگر به مجازات آن جهانی، گرفتار خواهند شد.

\*

گفتگوی چوپان و دانشمند، این نکته را بازتاب می دهد که در جامعه ما، زندگی مادی، با وجود آن که در واقعیت، سنگینی خود را در بخش درونی جامعه، همچنان بر دوش مردم نگاهداشته است، اما در بخش بیرونی، هیچ کس از آن سخنی به میان نمی آورد. این بدان معنا نیست که کسی دوست ندارد چنان موضوعهایی را مطرح سازد، بلکه جامعه در چنان وضعی از عدم پذیرش و ناآمادگی ست که طرح آن، در ردیف نکته های غیرعادی به شمار می آید. بهتر است که گفته شود که این بخش، کم یا زیاد، بدل به محرّمات فردی و اجتماعی شده است و همچنان اعتبار خود را در این سوی زمان نیز حفظ کرده است.

کوشش انسانها بر این نکته تمرکز می یابد که از نظر «رفتار» و «اخلاق» و گاه در برخی از موردها، در حوزه «اندیشه» و «احساس»، در چشم انداز دیگران، قابل اعتنا باشند. چنان که به تجربه دریافته ایم، در غرب، چنین دیدگاهی را نمی توان دید. و نبودن این دیدگاه به معنی آن نیست که این امر در سرزمینهای مورد اشاره، یک شبه و یک روزه، پا گرفته باشد. بی تردید، موضوعهایی از این دست باید ریشه در ژرفای تاریخ یک سرزمین داشته باشد تا بتواند به حیات خویش ادامه دهد. در غرب، «اخلاق» و «رفتار»، از خصوصی ترین جلوه های زندگی انسان است. مهمتر از همه آن که، نخست باید «سیر» و «سالم» بود و امکانهایی لازم را در اختیار داشت. آنچه در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد، بعدهای اخلاقی ست. این بعدها نیز در زندگی مردم به شکلی یکسان، ارزیابی نمی شوند. میزان رفاه فردی و اجتماعی، تعیین کننده ارزش بعدهای اخلاقی ست. آن که گرسنه است و سرپناه ندارد، نان و سرپناه می خواهد، در حالی که در جامعه ما و در این بحث مشخص در قرن ششم و هفتم، زمان نگارش کتاب مورد بحث ما، آن که گرسنه است و سرپناه ندارد، قبل از همه باید در چشم انداز مردم، خود را راضی به رضای خداوند بداند و بر گرد خطا نچرخد. زیرا هیچ کاری بدون رضایت آفریدگار نه صورت گرفته و نه صورت می گیرد. اما در حوزه زندگی فردی، در هنگامه گرسنگی و درد و بی سرپناهی، تنها رضایتی که باید فراهم گردد، رضایت خویش است. خواست درونی برای زنده ماندن، همه گفته ها و شنیده ها، تهدیدها و بندها را به شکل موقت به سویی می افکند و وی را به دنبال نان و

سرپناه می فرستد. با توجه به مناسبات ناعادلانه ای که در جامعه های عقب مانده و اخلاقی برقرار است، باید گفت که اگر زندگی درونی و بیرونی، در همخوانی با آن اصول اخلاقی پیش می رفت، چه بسا میزان مرگ و میر و بیماری، به آمار شگفت انگیزی می رسید.

شبان اگر چه نماینده مردم محروم است اما آنچه را که می گوید، نشاندهنده زندگی بیرونی اوست. و قابل توجه آن که وی به علت سادگی برخورد و صحبت های بی پیچ و خم خویش، نکته بسیار مهمی را بر زبان آورده است. بدین معنا که از میان همه گریزهای آشکار از خرده گیری و دروغ و حرام خواری و گدایی و فراموش نکردن شیوه های شیطان، خود را به یک شرط آشکار پایبند می سازد. بدین شکل که اگر «راست گویی» مؤثر نشود، دروغ را پیشه می کنم. اگر «حلال خواری» گرهی از کارها باز نکند به «حرام خواری»، روی می آورم. اگر از خرده گیری بر خویش فارغ شوم به سراغ دیگران می روم و بر آنان خرده می گیرم. اگر از خداوند به من چیزی نرسد به سراغ انسانها می روم. چوپان در پنجمین اصل اعلام شده خویش، پیش شرط خود را در بافت دیگری مطرح می سازد. به اعتقاد او، باید همیشه با وسوسه ها مبارزه کرد مگر زمانی که اطمینان حاصل شود که انسان به زندگی آرزویی خود، یعنی «بهشت» پا گذاشته است.

بی آن که بخواهیم، نکته ای را به مؤلف کتاب نسبت دهیم که او، با طرح این موضوع، هدفی فراتر از بهشت معمولی داشته است، به تصادف می توان سخن چوپان را، در همسویی با این مسأله دانست که «رفاه» چه در بعد سیری و چه سلامت و سرپناه داشتن، می تواند ذهن انسان را از راهجوییهای خطاکارانه و یا «اهریمانه» باز دارد.

\*

می توان این دریافت را یک بار دیگر مورد توجه قرار داد که تا «اخلاق» بی ریشه و برگ، پرچم دارهایی انسان در جامعه های عقب مانده به شمار آید، تا درد، بیماری، گرسنگی و محرومیت، همچنان در قالب «حرام» خود، چهره پنهان سازد، شعر حافظ نه از راه تمسخر و خرده گیری که از راه توضیح واقعیت، اعتبار خود را همچنان حفظ خواهد کرد، نه تنها برای واعظان که برای همه انسانهای اسیر در چنبره اخلاق شکننده و یکسویه نگر.

گوتنبرگ، سوند، اول اکتبر ۲۸/۹۷ دسامبر ۹۸

دهم مهر ۷۶ / هشتم دیماه ۷۷

\* در موقع نوشتن این مقاله متوجه شدم که نام این کتاب و نویسنده آن را در یادداشتهای خود ذکر نکرده ام، در حالی که مطمئن بودم به نقل از جوامع الحکایات محمد عوفی ست، ولی داستان دانشمند و شبان را در آن نیافتم.